

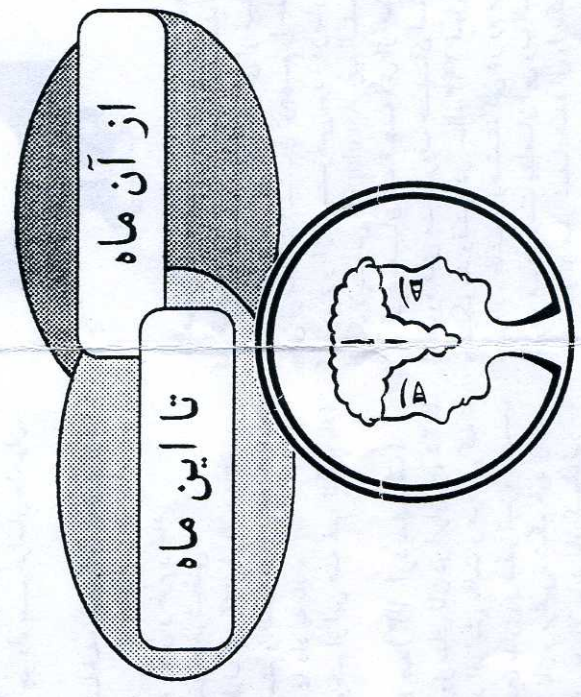
۲۲

روزگارانو - خرداد ۱۳۷۴

روزنامه روزانه يك روزنامه نگار

از ۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد ۱۳۷۴

۹۵ =



آواره تعبیر دیگری است از مستندی، و مستند گری و خوش محقری و این همان سان بد است که خودبزرگ بینی. وطن دوران سرشار از عشق آزادی، در حالی که همواره معنأ در میهن خویشند، اگر می آفرینند و کار سازنده ای می کنند، در هر کجای دنیا باشند، آواره به شمار نمی آیند و یکی از آنان زاله است که در درازمدت مهاجرت، برآستی هرگز و از هیچ لحاظ طعم تلخ آوارگی را نچشیده و همیشه خود را در وطن احساس کرده است. بسا کسا ز وطن دور و در وطن

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) نامه ای از شاعر گرامی خانم ژاله اصفهانی، داشتم که با «سلامی صمیمانه» شروع میشد ولی مضمونش جنبه اعتراض آمیز داشت که: «منظور از نگارش این نامه، یادآوری يك نکته، کلی است: یعنی «آواره» نامیدن مهاجران دور از وطن، که متأسفانه این روزها در مطبوعات ما مد شده است. دوری ناخواسته از زادگاه، دردآور است و برآساس آرمان هائی تحمل پذیر، اما به هیچوجه آوارگی نیست. واژه شوم

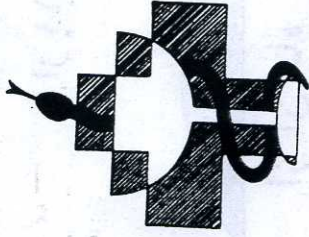
۱۳۷۴ خرداد

روزنامه نگار

نگار

بدتان... همین است که هست!

چهارم ماه مه (۱۴ اردیبهشت)



امروز که داشتیم مقالات متعددی را که آقای مجید آنتی برای ما فرستاده مرور میکردم، بکرتیه نکته ای از میان یکی از مقالات ایشان توجهم را جلب کرد و آن ششرمی بود، در یاره اسکولاپوس Asculapius رب الشوع پزشکی رومیان که قصه اش از جمله اسطوره های معروف جهان است: «سکوپند وقتی در سال ۲۹۳ قبل از میلاد، طاعون وحشتناکی در رم بروز کرد، مردم دست بدامان این رب النوع شدند و او مار شفادهنده ای را بکمک مردم فرستاد و بالای طاعون را بکمک آن مار از سر مردم رم دور کرد... و اینکه حالدر نشان و علامت مرسوم پزشکی، ماری پیشم میخورد که به دور یک پیاله، پایه دار چرخیده است، سابقه اش بهمان مار افسانه ای و معجزه گر اسکولاپوس برمیگردد...» راستش را بخواهید این مطلبی است که من تا حال از آن خبر نداشتم و در هیچ جایی نیز آن را نخوانده و از هیچ کسی نیز نشنیده بودم، گویا بپوسته از خود برسیده بودم که یک مار

نگوید رازی، همه جا خاموش است، نیست خنیاگر خوشدل سازی، سایه، شوم و پلیدی که نکندند کلاغان سیاه، روی این باغ ستمدیده، اجاده می من. بر بودند چو درزان همه آزادی من. حال این باغ شده مظهر بی برگی ها، لغت و تنها چو دل پسرخراسان «اخوان. امید»
سرگ در شاخه، خشکش بزند یکسره ناقوس فنا.
باغ همسایه خوش و خرم و شاد، در گلو، قهقهه، خوشبختی، باغ من آن طرف مرز کشد بار بلا و سختی. میزند از ستم و ظلم، دمام فریاد: «که مرا دوست نما داد به باد»
باغبان! سوختم از این همه غم، ننگت یاد!

سوم ماه مه (۱۳ اردیبهشت)
از دیروز بهای نان در ایران بین ۲۵ تا ۵۰ درصد افزایش یافت و مردمی که تا حال در عین نداری و فقر نیز، برحسب معمول با نان و برنجی، شکم خود را سیر میکردند، حالا باید نان کیلویی ۶۰ تومان و برنج کیلویی ۶۰۰ تومان بخردند... برای اینکه از اوایل سال، قیمت برنج نیز پیوسته رو به ترقی بوده و در عرض یک ماه و نیم از دوست و چهل پنجاه تومان به بیش از ۶۰۰ تومان رسیده است...

این وضع تا کی ادامه خواهد داشت، هیچکس نمیداند... و همه چیز بستگی به میزان تحمل ملتی دارد که در مقابل یک سیاست «بودورک و وادور» قرار گرفته است، یعنی چه خوششان بیاید، چه

جمالی در دل!

چطور خود را آواره نمی شمرد؟ جل الخالق!

دوم ماه مه (۱۲ اردیبهشت)
از دوست عزیزم دکتر مسعود عطائی نامه ای داشتم با این مقدمه که: «تابستان گذشته رفته بودم ترکیه... ولی بیش از آنکه ثروت و پاکیزگی و زیبایی این کشور مرا شاد کند، غمگینم کرد که چرا می بایستی در همسایگی این کشور، مسهین عزیز من ایران، در چنان وضع اسفناکی بسربرد و هیچ کس نیز بدادش نرسد... آن احساس را وقتی در «انثالیا» بروی کاغذ آوردم این شد که میخوانید: باغ همسایه، ما باغ خوش و زیباییست، که به هوشش قدم بگذارای، همه جا لطف و صفاست، همه جا نغمه، مرغان و نشاط گلهاست. هرکجایش بخدا دنیاییست، میوه هایش همه خوش طعم و گوارا چو عسل شیرینند. آفتابش به تو نیروی جوانی بخشد. ماهتابش چو عروسی خوشبخت به همه می خندد. عاشقان شاهد نجوای مه و پروینند. لیک این باغ نه آتی است که من میخواهم، باغ من آنطرف مرز، شکلیا و غمین، شده مهجورترین باغ زمین، باغ من ایران است، که کنون ویران است؛ همه گلهاش حسن و خار شده، میوه هایش مسموم، برگها خشکیده، و درختان همه بیمار و نزار، که دگر مرغ غزلخوان نکند خانه در آن، که دگر چلچله هرگز نکند لانه در آن، و لدرین باغ تهی از شادی، هیچ شاعر نسراید شعری، هیچ نرزانه

هستند/بسا که در وطن هستند و از وطن دورند.
در شماره ۱۵۸ روزگارنو (فورمین) هنگام معرفی کتاب سرود جنگل، ژاله شاعری آواره و سروده هایش «نغمه، جانسوز آوازی»، نامیده شده که با واقعیت ناهماهنگ است.
البته در سالی که گذشت، روزگارنو شعرهای ژاله را با دقت و توجه بسیار از کتاب «خروش خاموشی» برگرفت، و در صفحات خود منتشر ساخت و این سبب شد که خوانندگان آشنا و نا آشنا از گوشه و کنار، او را مورد لطف و تشویق قرار دهند که سپاسگزارم.

با آرزوی پیروزمندی هرکسی که به ایران، به هموطنان ما و به فرهنگ ایرانی خدمت میکند، نامه را به پایان میرسانم و خواهش میکنم آنرا در نزدیک ترین شماره، مجله چاپ کنید. « پس از خواندن این نامه بتصور اینکه شاید فارسى من هم مثل خیلی از هموطنان نم کشیده باشد، فرهنگ دکتر محمد معین را باز کردم و دیدم «آواره» به فرهنگ عمیق مراجعه کردم دیدم در آنجا هم معنای «دور از وطن» آمده... و راست است که سرگردانی و درگیری هم بنوبه، خود آوازی است، ولی کسی که خود سروده که:

منم که مرغ غمینم، شکسته بال و پریم
درون لانه، ویران، منم که دویدم
کلمی ز سینه، سوزان برآرم فریاد
شمار عشق وطن در دلم چو شعله کشد
بسان شمع بسوزد زبای تا بسرم!
با در نظر گرفتن همه، معنای «آواره»

مهرماه
مهرماه
مهرماه